

تشکیک در «تشکیک وجود» حکمت صدرایی

حسین عشاقی*

چکیده

یکی از پایه‌های حکمت متعالیه صدرایی مسئله «تشکیک وجود» است که بنا بر آن، «حقیقت وجود» حقیقتی یک‌گونه و واقعیتی یگانه می‌باشد که مراتب متفاوتی دارد؛ به گونه‌ای که مابه‌الامتياز در آنها، عین مابه‌الاشتراک است. به نظر ما، این دیدگاه گرچه نسبت به دیدگاه مشایبان از امتیازاتی برخوردار است، اما هم اصل مدعا و هم ادله آن کاستی‌های فراوانی دارد که پذیرش آن را ناممکن می‌سازد. در مقاله حاضر، به شش مورد از کاستی‌های مربوط به اصل مدعا پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: تشکیک وجود، حقیقت وجود، مابه‌الامتياز، مابه‌الاشتراک، تشکیک خاصی، حکمت متعالیه، مراتب وجود، شئون وجود، اصالت وجود.

حقیقت وجود و تشکیک خاصی در آن

برخلاف فیلسوفان مشایی که وجودات را حقایق گوناگون می‌دانستند، در دیدگاه فیلسوفان حکمت متعالیه صدرایی، وجودات تنوع و گوناگونی ندارند، بلکه «وجود» حقیقی، حقیقت واحدی است که همه انحاء آن از یک سنخ‌اند.^(۱) همچنین، افزون بر وحدت سنخی، حقیقت یک‌گونه «وجود» دارای وحدت شخصی نیز هست؛^(۲) یعنی در تمام پهنه هستی، بیش از یک واقعیت شخصی واحد تحقق ندارد، ولی این واحد شخصی - به صورت تفاضلی - مراتب و شئون متفاوت دارد^(۳) که مرتبه‌اعلای آن همان وجود واجب بالذات است و بقیه، مراتب و شئون تنزل‌یافته وجود حق در جلوه‌ها و چهره‌های امکانی می‌باشند.^(۴) بنابراین، در دیدگاه فیلسوفان حکمت متعالیه صدرایی، «وجود» یک حقیقت یک‌گونه و یک واقعیت شخصی یگانه است که در عین این یک‌گونگی و یگانگی دارای مراتب متعدد است، و به خاطر همین یک‌گونگی و یگانگی، مابه‌الامتیاز این مراتب عین مابه‌الاشتراک آنهاست. از این نحوه تشکیک (که وجود در عین وحدت، به حسب مراتبی که مابه‌الامتیازشان عین مابه‌الاشتراک آنهاست، متکثر است)، با عنوان تشکیک خاصی یاد می‌گردد.^(۵) البته تشکیک به صورت‌های دیگری نیز در برخی آرا و انظار فیلسوفان حکمت متعالیه دیده می‌شود که در مقالات دیگری مورد بحث واقع خواهد شد.

نقدهای وارد بر نظریه تشکیک در حقیقت وجود

دیدگاه‌های فلاسفه حکمت متعالیه صدرایی در زمینه تشکیک خاصی «حقیقت وجود»، مواجهه با چالش‌ها و اشکالاتی است که التزام به درستی آنها را مشکل، بلکه ناممکن می‌سازد. البته این اشکالات از دو جهت وارد می‌گردند: یکی به حسب اصل دعوا با قطع نظر از ادله آن، و دیگر به حسب ناتمام بودن ادله این دعوا. ما در این مقاله، فقط به جهت اول می‌پردازیم و اشکالات وارد بر ادله را به فرصت دیگری موكول می‌کنیم.

اشکالات وارد بر اصل دعوی تشکیک خاصّی وجود

اشکال اول: عدم مسانخت مراتب نازله با مرتبه واجب‌الوجودی

اساساً تشکیک در «حقیقت وجود» محال است؛ زیرا اگر تشکیک در «حقیقت وجود» درست باشد، به خاطر تنزلی که مراتب تنزل یافته وجود نسبت به مرتبه واجب‌الوجودی دارند، باید مرتبه واجب‌الوجودی از آن مراتب سلب گردد؛ یعنی باید گفت: مراتب تنزل یافته وجود، به حسب مرتبه، همان مرتبه واجب‌الوجودی نیستند. از سویی، به خاطر اینکه ارتفاع نقیضین از هر موضوع مفروضی محال است، و در اینجا مرتبه واجب‌الوجودی بر سایر مراتب صادق نیست، باید نقیض مرتبه واجب‌الوجودی بر این مراتب صدق کند (وگرنه ارتفاع نقیضین لازم می‌آید). روشن است که نقیض مرتبه واجب‌الوجودی حقیقتی عدمی و از سنخ عدم است، زیرا خود مرتبه واجب‌الوجودی از سنخ وجود است و نقیضین نمی‌توانند هر دو از سنخ وجود باشند؛ پس باید نقیض مرتبه واجب‌الوجودی از سنخ اعدام باشد. بر این اساس، مراتب تنزل یافته مفروض به خاطر اینکه مصداق حقیقی و بالذات این عدم هستند، باید همه از سنخ عدم باشند و در این صورت، دیگر تشکیک ناممکن خواهد شد؛ زیرا وقتی مراتب تنزل یافته همه از سنخ عدم بودند و مصداق حقیقی و بالذات این عدم گشتند، دیگر نمی‌توان آنها را از مراتب تشکیکی وجود دانست؛ چون آنها از سنخ وجود نیستند، حال آنکه مراتب حقیقت تشکیکی باید همه از یک سنخ باشند، ولی وجود و عدم از یک سنخ نیستند. پس اساساً تشکیک در «حقیقت وجود» باطل است و نمی‌توان «حقیقت وجود» را به صورت تشکیکی، و با مراتب متعدّد، متکثر دانست.

پاسخ به یک اشکال: چه بسا گفته شود که نقیض مرتبه واجب‌الوجودی از سنخ عدم است، اما عدم یک شیء می‌تواند با وجود شیء دیگری متحد‌المصداق باشد (چنانچه عدم سفیدی می‌تواند با وجود سیاهی متحد‌المصداق باشد)؛ بنابراین، از عدم بودن نقیض مرتبه واجب‌الوجودی نمی‌توان نتیجه گرفت که سایر مراتب از سنخ عدم هستند.

پاسخ این است که نقیض مرتبه واجب‌الوجودی هیچ بهره‌ای از وجود ندارد، بلکه عدم صرف و نیستی ناب است؛ زیرا اگر نقیض مرتبه واجب‌الوجودی بهره‌ای از وجود داشته باشد، این نحوه

وجود باید معلول واجب باشد (چون همه موجودات در وجودشان به وجود واجب استناد دارند). بنابراین اگر نقیض بالذات و حقیقی مرتبه واجب‌الوجودی نحوه‌ای از وجود باشد، باید معلول واجب باشد، حال آنکه نقیض یک شیء نمی‌تواند معلول آن شیء باشد؛ زیرا نقیضین اجتماع وجودی ندارند، اما معلول و علت باید اجتماع وجودی داشته باشند. بر این اساس، نقیض مرتبه واجب‌الوجودی نحوه‌ای از وجود نیست، بلکه عدم صرف و نیستی ناب است، و عدم صرف نمی‌تواند با یک وجود، متحد‌المصداق باشد؛ وگرنه تناقض لازم می‌آید. بنابراین، هرچه مصداق این عدم صرف باشد، باید فاقد شیئیت وجودی و بی‌بهره از هستی باشد و چنین چیزی نمی‌تواند از سنخ وجود باشد تا تشکیک امکان وقوع داشته باشد.

به بیان دیگر، چون مرتبه واجب‌الوجودی واجب‌الوجود بالذات است، نقیض این مرتبه محال ذاتی و ممتنع بالذات خواهد شد. توضیح آنکه اگر یکی از دو نقیض امکان وقوع داشته باشد، نقیض دیگر ضرورت وجود ندارد؛ زیرا اگر نقیض دیگر ضرورت وجود داشته باشد، لازم می‌آید با وقوع نقیض اول که ممکن‌الوقوع است، نقیض دیگر هم که ضرورت وجود دارد وقوع داشته باشد. بنابراین، نقیضین - در وقوع - با هم اجتماع خواهند داشت که این محال است؛ پس «اگر نقیض اول ممکن‌الوقوع باشد، نقیض دوم ضروری‌الوجود نیست.» از این رو، در اینجا که نقیض دوم - یعنی واجب‌الوجود - ضروری‌الوجود است، نقیض اول ممکن‌الوقوع نیست، بلکه ممتنع بالذات است؛ پس نقیض مرتبه واجب‌الوجود، محال ذاتی و ممتنع بالذات است. و طبق بیان فوق، همه مراتب تنزل یافته وجود مصداق نقیض مرتبه واجب‌الوجودند؛ پس همه این مراتب، مصداق «ممتنع‌الوجود بالذات» هستند و ممتنع‌الوجود بالذات اصلاً وجود ندارد تا مرتبه‌ای از «حقیقت وجود» باشد. پس، تشکیک در وجود به خاطر عدم تسنخ مرتبه‌اعلی و سایر مراتب ممتنعی، بلکه محال است.

اشکال دوم: متناقض بودن یا مراتب وجود امکانی یا مرتبه وجود واجبی بر مبنای تشکیک

اگر «حقیقت وجود» یک حقیقت تشکیکی است که مابه‌الامتیاز در آن، عین مابه‌الاشتراک است، در این صورت دو احتمال در مورد مابه‌الاشتراک قابل تصور است؛ زیرا مابه‌الاشتراک بین مراتب

وجود، که مقید به هیچ خصوصیت و قیدی نیست، بلکه لابلش از هر خصوصیتی و قیدی است (وگرنه مابه‌الاشتراک نخواهد بود)، یا ضروری‌الوجود است یا ضروری‌الوجود نیست. اگر مابه‌الاشتراک، ضروری‌الوجود باشد، لازمه‌اش این است که ضرورتش، بالذات باشد نه بالغیر؛ یعنی مابه‌الاشتراک باید به خودی خود، بدون دخالت علّت، ضروری‌الوجود باشد؛ زیرا فرض این است که مابه‌الاشتراک با اینکه مقید به هیچ خصوصیت و قیدی نیست، ضروری‌الوجود است. بنابراین، او حتی اگر مقید به همراهی علّت هم نباشد، باز هم ضروری‌الوجود است؛ پس ضرورت او بالذات است نه درگرو علّت (چون اگر ضرورت وجودش درگرو علّت بود، ضرورت مقید به صورتی بود که علّت همراهش باشد؛ ولی چنین نبود). پس، روشن شد، لازمه فرض اول این است که مابه‌الاشتراک به خودی خود، بدون دخالت علّت، ضروری‌الوجود باشد و این، مستلزم وقوع تناقض در مراتب وجود امکانی است؛ زیرا وجود امکانی از یکسو به خودی خود ضروری‌الوجود نیست، بلکه ضرورت وجودش به واسطه علّت است، و از سوی دیگر، به خاطر اینکه حکم مابه‌الاشتراک بین مراتب در همه مراتب و از جمله در مرتبه وجود امکانی نیز ساری و جاری است، هر وجود امکانی باید به خودی خود و بدون دخالت علّت ضروری‌الوجود باشد. از این رو، وجود امکانی، هم به خودی خود ضروری‌الوجود است و هم به خودی خود ضروری‌الوجود نیست که این امر تناقض در مراتب وجود امکانی است. و اگر مابه‌الاشتراک بین مراتب وجود (که مقید به هیچ خصوصیت و قیدی نیست) ضروری‌الوجود نباشد، لازمه‌اش این است که عدم ضرورت وجودش، بالذات باشد نه بالغیر؛ یعنی مابه‌الاشتراک باید به خودی خود، بدون دخالت هر بیگانه‌ای، فاقد ضرورت وجود باشد؛ زیرا فرض این است که مابه‌الاشتراک با اینکه مقید به هیچ خصوصیت و قیدی نیست، فاقد ضرورت وجود است. پس، او حتی اگر مقید به عدم علّت هم نباشد، باز هم فاقد ضرورت وجود است و ضرورت وجود ندارد؛ بنابراین، فقدان ضرورت وجود در او، به خودی خود اوست، نه مستند به غیر (چون اگر با دخالت غیر بود، فقدان ضرورت وجود می‌باید مقید باشد به تحقق شرطی مثل نبود علّت وجود؛ اما چنین نیست). پس، روشن شد، لازمه فرض دوم این است که مابه‌الاشتراک به خودی خود، بدون دخالت غیر، فاقد ضرورت وجود باشد و ضرورت وجود نداشته باشد، و این بدان معناست که

فقدان ضرورت، لازمه مابه‌الاشتراک است؛ زیرا وضع ذات مابه‌الاشتراک بدون تقید به هر خصوصیت و قیدی کافی است در اتّصاف به فقدان ضرورت. پس در هر حال، مابه‌الاشتراک متّصف به فقدان ضرورت است، و بود و نبود دیگر امور در فقدان ضرورت وجود او هیچ دخالتی ندارد، و این امر خود مستلزم وقوع تناقض در مرتبه وجود واجب است؛ زیرا وجود واجب از یک سو به خودی خود ضروری‌الوجود است، و از سوی دیگر، به خاطر اینکه فقدان ضرورت وجود لازمه مابه‌الاشتراک است، و این مابه‌الاشتراک عین مرتبه وجود واجب است، لازم می‌آید که مرتبه وجود واجب، به خودی خود، ضرورت وجود نداشته باشد. بنابراین، مرتبه وجود واجب، هم باید ضرورت بالذات داشته و هم باید ضرورت بالذات نداشته باشد. این امر تناقض در مرتبه وجود واجب است. پس، دیدگاه تشکیک خاصی در وجود، مستلزم تناقض است؛ یا در مراتب وجود امکانی یا در مرتبه وجود واجب. از این رو، دیدگاه یادشده باطل و ناپذیرفتنی است.

پاسخ به یک اشکال: ممکن است که بر بیان فوق، این‌گونه اشکال شود که ما از دو فرض مذکور، فرض اول را قبول می‌کنیم و می‌پذیریم که مابه‌الاشتراک، به خودی خود و بدون دخالت علت، ضروری‌الوجود باشد؛ اما این را نمی‌پذیریم که حکم ضروری‌الوجود بودن مابه‌الاشتراک، در مرتبه وجود امکانی نیز ساری و جاری باشد، تا با ضروری‌الوجود نبودن وجود امکانی، به تناقض منجر شود. علت اینکه حکم مابه‌الاشتراک، به نحو حقیقی، به وجود امکانی سرایت نمی‌کند آن است که موضوع حقیقی هر حکم ملاک آن حکم می‌باشد. فرض بر این است که حکم ضرورت وجود، موضوعش مابه‌الاشتراک است (نه فرد اخص از او)؛ بنابراین اگر حکم مابه‌الاشتراک را به فرد اخص نسبت دادیم، به لحاظ اینکه خصوصیت فردش دخالتی در ملاک حکم ندارد، این نسبت مجازی و بالعرض خواهد شد، مثلاً اگر گفتیم «هر مثلث قائم‌الزاویه مجموع زوایایش ۱۸۰ درجه است» این نسبت مجازی و بالعرض خواهد بود؛ زیرا این حکم، متعلق به مثلث است و قائم‌الزاویه بودن مثلث، دخالتی در این حکم ندارد (پس، در این گزاره، حکم به موضوعی نسبت داده شده است که حقیقتاً موضوع حکم نیست). از این رو، حکم مجازی و بالعرض خواهد بود نه حقیقی. در بحث ما هم مسئله همین‌گونه است و ضرورت ذاتی

داشتن وجود امکانی، حکمی مجازی و بالعرض است؛ چون موضوع حقیقی این حکم، مابه‌الاشتراک است نه وجود امکانی. روشن است که جمع ضرورت مجازی با عدم ضرورت حقیقی در وجود امکانی تناقض‌آور نیست.

پاسخ این است که طبق فرض - چون در تشکیک خاصی مابه‌الامتیاز عین مابه‌الاشتراک است - فرد اخص عیناً همان ملاک مابه‌الاشتراک را واجد است. از این رو، فرد اخص به همان ملاک، و به نحو حقیقی، محکوم به حکم مابه‌الاشتراک خواهد شد. این نکته، به انضمام ضروری‌الوجود نبودن وجود امکانی، به تناقض منجر می‌شود. به بیان دیگر، اگر وجود امکانی مقید به هیچ قید و شرطی نباشد، یا واجد ضرورت ذاتی است یا فاقد آن: اما احتمال دوم باطل است، چون به خلف فرض و نفی تشکیک وجود منجر می‌گردد؛ زیرا اگر وجود امکانی فاقد ضرورت ذاتی باشد، این فقدان ضرورت ذاتی باید از لوازم وجود امکانی باشد (چون طبق فرض، وضع وجود امکانی بدون نیاز به تقید به هر بیگانه‌ای کافی است در ائصاف به فقدان ضرورت ذاتی). داشتن چنین لازمه‌ای مستلزم آن است که وجود امکانی از سنخ مابه‌الاشتراک بین مراتب نباشد؛ زیرا چنانچه ثابت شد، لازمه مابه‌الاشتراک ضرورت ذاتی، و لازمه وجود امکانی عدم ضرورت ذاتی است. و اختلاف در لازم، مستلزم اختلاف در ذات و حقیقت ملزوم است؛ زیرا اگر ملزوم‌ها حقیقت واحدی داشته و از یک سنخ باشند، ممکن نیست که دو لازمه متناقض داشته باشند. پس اگر وجود امکانی ضرورت ذاتی نداشته باشد، نمی‌تواند از سنخ مابه‌الاشتراک باشد، و این خلف فرض تشکیکی بودن وجود است. بنابراین، برای حفظ فرض، باید وجود امکانی واجد ضرورت ذاتی باشد و این نکته، به انضمام ضروری‌الوجود نبودن وجود امکانی به تناقض منجر شود. پس، تناقض‌آمیز بودن مرتبه وجود امکانی همچنان باقی است.

پاسخ به اشکالی دیگر: ممکن است گفته شود که ما از دو فرض مذکور در بیان فوق، فرض دوم را قبول می‌کنیم و می‌پذیریم که مابه‌الاشتراک، به خودی خود و بدون دخالت علت، ضروری‌الوجود نباشد؛ اما این را نمی‌پذیریم که ضروری‌الوجود نبودن مابه‌الاشتراک مستلزم ضروری‌الوجود نبودن وجود واجب باشد، تا با ضروری‌الوجود بودن وجود او به تناقض منجر شود (چون ممکن است که مابه‌الاشتراک محکوم به حکمی نباشد، اما فرد اخص او محکوم به

آن حکم باشد؛ مثل اینکه حیوان به عنوان مابه‌الاشتراک بین انواع حیوانات محکوم به ضحک نیست، اما انسان که فرد اخصّ اوست محکوم به ضحک می‌باشد.)

پاسخ این است که وجود واجب، مرکّب از دو حیثیت مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز نیست؛ بلکه تمام حقیقت ذاتش را همان «وجود»، که مابه‌الاشتراک بین همه وجودات است، تشکیل می‌دهد. فرض بر این است که مابه‌الاشتراک، به‌خودی‌خود و بدون دخالت علت، ضروری‌الوجود نیست؛ ولی از سوی دیگر، وجود واجب به‌خودی‌خود و بدون دخالت علت ضروری‌الوجود است. پس یک وجود بدون هیچ حیثیت مکثّره‌ای هم ضرورت ذاتی دارد و هم ضرورت ذاتی ندارد که این امر آشکارا تناقض است؛ ولی مسئله در مثال حیوان و انسان این‌گونه نیست، چون در انسان - گذشته از حیوانیت - فصل ممیزه‌ای مثل ناطقیت نیز به مابه‌الاشتراک افزوده می‌گردد که این خود می‌تواند منشأ اختلاف موضوع و حکم گردد و رفع تناقض کند.

اشکال سوم: ملازمت تشکیک وجود با تعدّد واجب‌الوجود

مابه‌الاشتراک بین مراتب وجودی، از سه احتمال بیرون نیست. این مابه‌الاشتراک یا به‌خودی‌خود ضرورت وجود دارد یا نه؛ اگر به‌خودی‌خود ضرورت وجود ندارد، یا به‌خودی‌خود ضرورت عدم دارد یا نه؛ در صورت اول، مابه‌الاشتراک واجب‌الوجود بالذات، در صورت دوم، مابه‌الاشتراک ممتنع‌الوجود بالذات، و در صورت سوم، مابه‌الاشتراک ممکن‌الوجود بالذات است. از سه احتمال فوق، صورت دوم محال و باطل است؛ زیرا اگر مابه‌الاشتراک بین مراتب وجودی ممتنع‌الوجود بالذات باشد، لازم می‌آید که همه مراتب وجودی ممتنع‌الوجود بالذات باشند که این امر مستلزم آن است که هیچ وجودی حتی وجود واجب موجود نباشد. پس، این احتمال آشکارا باطل است. صورت سوم نیز محال و باطل است؛ زیرا اگر مابه‌الاشتراک ممکن‌الوجود بالذات باشد، لازم می‌آید که واجب‌الوجود بالذات نیز ممکن‌الوجود بالذات باشد؛ چون وجود واجب، مرکّب از دو حیثیت مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز نیست، بلکه تمام حقیقت ذاتش را همان مابه‌الاشتراک بین همه وجودات تشکیل می‌دهد که همان «وجود» است. و فرض بر آن است که این مابه‌الاشتراک، ممکن‌الوجود بالذات است؛ بنابراین، واجب‌الوجود

بالذات باید ممکن الوجود بالذات باشد که این امر خلف و محال است. با باطل بودن احتمال دوم و سوم، چاره‌ای نداریم جز اینکه بپذیریم در صورت تحقق تشکیک خاصی در حقیقت وجود، مابه‌الاشتراک بین همه وجودات، واجب‌الوجود بالذات است. در اینجا، دو احتمال متصور است: یا در هر یک از مراتب متعدد وجودی، این مابه‌الاشتراک عین مابه‌الامتیاز است یا عین مابه‌الامتیاز نیست. اگر مابه‌الاشتراک عین مابه‌الامتیاز نباشد، تشکیک خاصی وجود - که بر اساس آن، مابه‌الاشتراک باید عین مابه‌الامتیاز باشد - محقق نگشته است و حقیقت وجود یک حقیقت تشکیکی نیست که این امر خلف فرض است. اما اگر در هر یک از مراتب متعدد وجودی، مابه‌الاشتراک عین مابه‌الامتیاز باشد، مشکل تعدد واجب‌الوجود لازم می‌آید؛ زیرا مابه‌الاشتراک بین مراتب که طبق فرض واجب‌الوجود بالذات است، به خاطر عینیتش با هر یک از این مابه‌الامتیازهای متعدد، بر آنها صادق است. پس بر هر یک از آن مابه‌الامتیازهای متعدد، عنوان «واجب‌الوجود بالذات» نیز صادق خواهد شد؛ بنابراین، به ازای هر یک از این مابه‌الامتیازهای متعدد، واجب‌الوجودی متحقق می‌گردد. بر این اساس، لازمه تشکیک خاصی وجود، تعدد و کثرت واجب‌الوجود بالذات است که لازمه‌ای ناپذیرفتنی و باطل می‌باشد؛ پس تشکیک خاصی وجود نیز ناپذیرفتنی و باطل است.

اشکال چهارم: ناهمگونی مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز در مراتب وجودات امکانی

چنان‌که در اشکال سوم روشن شد، مابه‌الاشتراک بین مراتب وجود باید واجب‌الوجود بالذات باشد؛ اما این احتمال در مورد مابه‌الامتیاز مراتب وجود امکانی صادق نیست. توضیح آنکه مابه‌الامتیاز مراتب امکانی یا به‌خودی خود، ضرورت وجود دارد یا نه؛ اگر به‌خودی خود ضرورت وجود ندارد، یا به‌خودی خود ضرورت عدم دارد یا نه؛ در صورت اول، مابه‌الامتیاز واجب‌الوجود بالذات، در صورت دوم، مابه‌الامتیاز ممتنع‌الوجود بالذات، و در صورت سوم، مابه‌الامتیاز ممکن‌الوجود بالذات است.

از سه صورت فوق، احتمال اول محال و باطل است؛ زیرا مابه‌الامتیاز مراتب وجودات امکانی، به تعدد مراتب امکانی، متعدد است. بر این اساس، اگر مابه‌الامتیاز وجود امکانی

واجب‌الوجود بالذات باشد، لازمه‌اش تعدّد واجب‌الوجود است که بر اساس براهین توحید ذاتی واجب، باطل و ناپذیرفتنی است. با بطلان احتمال اول، یا احتمال دوم باید درست باشد یا احتمال سوم؛ یعنی مابه‌الامتیاز مراتب وجودات امکانی یا باید ممتنع‌الوجود بالذات باشد یا ممکن‌الوجود بالذات. در هر صورت، چنین مابه‌الامتیازی نمی‌تواند عین مابه‌الاشتراک باشد که واجب‌الوجود بالذات است. توضیح آنکه در صورت عینیت مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز، حدّ اقل باید بین آن دو مسانخت و همگونی برقرار باشد؛ اما با اختلاف لوازم آن دو، مسانخت و همگونی آنها منتفی است. در حقیقت، بین وجوب ذاتی و هریک از امتناع ذاتی و امکان ذاتی، تقابل و ناسازگاری کامل برقرار است و تقابل و ناسازگاری لوازم، ملازم با ناهمگونی و عدم مسانخت ملزومات می‌باشد؛ زیرا اگر آن دو متساخ و همگونه بودند، لوازشان متقابل نبود. بنابراین، بین مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز، در مراتب وجود امکانی مسانخت و همگونی برقرار نیست تا بتوان تشکیک خاصی وجود را پذیرفت که مابه‌الامتیاز باید مسانخت مابه‌الاشتراک و عین او باشد.

اشکال پنجم: ناهمگونی هر مرتبه با سایر مراتب

در تشکیک خاصی وجود، همه مراتب وجود باید متساخ و همگونه باشند؛ زیرا در تشکیک، فرض بر این است که یک حقیقت است که شدید و ضعیف یا کامل و ناقص می‌گردد. بنابراین، ذاتیاتی که حقیقت یک مرتبه را تشکیل می‌دهند باید عیناً همان ذاتیات و مقوماتی باشند که حقیقت مراتب دیگر را تشکیل می‌دهند؛ اما تحقق چنین شرط لازمی در تشکیک خاصی وجود، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا اگر هر مرتبه نسبت به مثلاً مرتبه عالی‌تر هیچ فرقی نداشته باشد، عالی بودن مرتبه عالی و نازل بودن مرتبه نازل، ترجیح بدون مرجح خواهد بود که امری باطل و ناپذیرفتنی است. بنابراین، داشتن خصوصیتی که رتبه تشکیکی هر مرتبه را معین و آن را از مراتب دیگر متمایز کند، یک امر ضروری و لازمه حتمی آن مرتبه تشکیکی است.

از سویی خاصه لازم هر حقیقت به یکی از دو صورت ذیل تحقق می‌یابد: خاصه لازم یا ذاتی آن حقیقت، یا مستند به ذاتی آن حقیقت می‌باشد؛ زیرا لازمه هر شیء یا درون آن، یا

عرضی بیرونی آن است؛ اگر درون آن شیء است، در این صورت، آن لازمه باید ذاتی آن شیء باشد و اگر عرضی بیرونی آن شیء است، این عرضی باید معلل به علتی باشد. در مورد علت این عرضی، که طبق فرض لازمه معروض شمرده می‌شود، دو احتمال متصور است: یا علت در درون معروض قرار دارد یا بیرون از آن. البته، احتمال دوم باطل است؛ زیرا اگر علت تحقق آن عرضی لازم امری بیرون از آن معروض باشد، تحقق آن معروض در تحقق لازمه اش کافی نیست؛ بلکه افزون بر آن، باید علت بیرونی هم تحقق داشته باشد و این بدان معناست که لازمه آن معروض، لازمه آن معروض نیست (یعنی خلف فرض لازم می‌آید). بنابراین، علت عرضی لازم، باید ذاتی درونی باشد؛ پس لازمه یک معروض، یا خود، ذاتی آن معروض است یا اگر عرضی است، مستند به ذاتی درونی آن معروض است. اما در صورت دوم، باید توجه داشت که این ذاتی درونی، مخصوص به آن مرتبه معین باشد؛ زیرا ذاتی مشترک بین مراتب سبب تحقق لازمه مخصوص به آن مرتبه نیست، وگرنه ترجیح بدون مرجح لازم می‌آید (چون عیناً همین سبب در مراتب دیگر نیز محقق است و سببیتش در این مرتبه و عدم سببیتش در مراتب دیگر بدون مرجح است). بنابراین، آن ذاتی درونی که سبب یک عرضی لازم و مخصوص به آن مرتبه خاص شده است باید یک ذاتی مخصوص به آن مرتبه باشد.

تا اینجا ثابت گردید که هر مرتبه از سویی باید خصوصیت معینی داشته باشد که لازمه آن مرتبه است و از سویی این خاصه لازم یا باید ذاتی آن مرتبه، یا باید مستند به ذاتی معینی باشد که مخصوص به آن مرتبه است. در هر صورت، ثابت گردید که در هر مرتبه، باید یک ذاتی مخصوص به آن مرتبه محقق باشد تا رتبه تشکیکی آن مرتبه را معین و آن مرتبه را از سایر مراتب متمایز کند. و این امر مستلزم آن است که هر مرتبه مشتمل بر یک ذاتی مخصوص به خود باشد که دیگر مراتب فاقد آن باشند که این، خود، موجب عدم مسانخت و ناهمگونگی آن مرتبه با سایر مراتب می‌گردد. بنابراین، همگونگی مراتب - که شرط لازم در تحقق یک حقیقت تشکیکی است - هیچ‌گاه تحقق نمی‌پذیرد؛ چون هر مرتبه مفروض، مشتمل بر یک ذاتی درونی است که در دیگر مراتب نیست. پس، تشکیک خاصی وجود، ناشدنی و ناممکن است.

اشکال ششم: ناسازگاری تنزل حقیقت وجود با اصالت آن وجود متنزل

از اشکالات دیگری که می‌توان بر دیدگاه تشکیک وجود وارد کرد، آن است که این دیدگاه با اصالت وجود ناسازگار است؛ زیرا اگر حقیقت وجود از مرتبه واجب‌الوجودی تنزل نکند، مراتب متفاوتی برای وجود شکل نگرفته است (و این خلف می‌باشد) و اگر از مرتبه واجب‌الوجودی به حقایق امکانی تنزل کند، در این صورت، در مورد این حقایق امکانی دو احتمال متصور است: یا حقایق وجودی و از سنخ وجود می‌باشند یا نه؛ اگر حقایق وجودی و از سنخ وجود نباشند، بین وجود واجب و حقایق امکانی، مسانخت و همگونگی برقرار نخواهد بود تا تشکیکی بودن وجود شکل بگیرد (چون در تشکیک، همه مراتب باید همگونه باشند). و اگر حقایق وجودی و از سنخ وجودند، آن وجودات امکانی، به خاطر اصالت وجود باید موجود بالذات باشند؛ اما اصالت وجود امکانی با امکانی بودن حقایق آنها سازگار نیست و مستلزم تناقض و خلف در امکانی بودن وجود ممکن می‌شود. این نکته را صدرالمتألهین آشکارا بیان کرده و گفته است: «فإنَّ الممكن إذا كان في ذاته مصداقاً لصدق الموجودية عليه لكان الوجود ذاتياً له فلم يكن ممكناً بل واجباً.»^(۶)

توضیح اینکه اصالت وجود به معنای موجود بالذات بودن وجود است؛ یعنی حمل «موجود» بر وجود نیازمند به هیچ واسطه در عروض و حیثیت تقییدی نیست، بلکه وضع ذات وجود در حمل «موجود» بر آن کافی است. بر این اساس، اصالت وجود امکانی به معنای موجود بالذات بودن وجود امکانی است؛ یعنی حمل «موجود» بر وجود امکانی نیازمند به هیچ واسطه در عروض و حیثیت تقییدی نیست، بلکه وضع ذات وجود امکانی در حمل «موجود» بر آن کافی است. و این امر به معنای آن است که موجودیت، عین ذات وجود امکانی است؛ از سویی ثبوت ذات هر شیء برای خودش وابسته به غیر نیست و به جعل جاعل و تأثیر علت نیاز ندارد، چون ثبوت هر شیء برای خودش ضروری و واجب است نه ممکن و لذا سلب هر شیء از خودش امتناع ذاتی دارد، و ضرورت، مناط بی‌نیازی از علت است. بنابراین، اگر وجود امکانی اصیل و موجود بالذات باشد، در ثبوت موجودیت برای وجود امکانی نیازی به علت و جعل او نیست؛ چون موجودیت وجود امکانی، عین ذات اوست. و این ملازم با آن است که وجود

امکانی، امکانی نباشد؛ چون موجود بودن وجود امکانی وابسته به علّت و جعل اوست. پس لازمه موجود بالذات بودن وجود امکانی این است که در موجودیت وابسته به علّت نباشد؛^(۷) امّا لازمه امکانی بودن آن، این است که در موجودیت وابسته به علّت باشد که این امر تناقض و ناممکن است. بنابراین اگر حقیقت وجود از مرتبه واجب الوجودی به حقایق امکانی تنزّل کند، آن امر تنزّل یافته ممکن نیست وجود باشد (وگرنه گرفتار تناقض مذکور می شویم) پس وجود ضعیف یا وجود ناقص نداریم و این به معنای نفی تشکیک خاصی وجود است؛ چون ممکن نیست که مراتب متفاضلی برای حقیقت وجود شکل بگیرد.

نتیجه گیری

دیدگاه‌های فلاسفه حکمت متعالیه صدرایی در زمینه تشکیک خاصی «حقیقت وجود» مواجه با چالش‌ها و اشکالاتی است که التزام به درستی آنها را مشکل، بلکه ناممکن می‌سازد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ملأصدرا، الحكمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۲۵۵؛ ج ۷، ص ۲۶۳؛ ملأهادی سبزواری، شرح المنظومة، ج ۴، ص ۱۳۲.
- ۲- ملأصدرا، الحكمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۰۰.
- ۳- همان، ج ۱، ص ۷۱؛ همو، الشواهد الربوبیة، تعلیقات ملأهادی سبزواری، ص ۳۹۴.
- ۴- ملأصدرا، الحكمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۷؛ ج ۲، ص ۳۰۰ و ۳۳۹؛ همو، الشواهد الربوبیة، ص ۵۰.
- ۵- ر.ک. ملأهادی سبزواری، همان، ج ۱، ص ۱۲۷.
- ۶- ملأصدرا، الشواهد الربوبیة، ص ۷۵.
- ۷- ملأصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۱۲.

منابع

- ملأصدرا (صدرالذین محمدبن ابراهیم شیرازی)، الحكمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، قم، مكتبة المصطفوی، ۱۳۶۸.
- ، الشواهد الربوبیة، مع التعلیقات ملأهادی سبزواری، تهران، مركز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.
- ، المبدأ و المعاد، تهران، انجمن حكمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
- سبزواری، ملأهادی، شرح المنظومة، تهران، ناب، ۱۳۶۹.